

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

عرض شد که استدلال به صحیحہ محمد بن مسلم که «لَا تَشْتَرِهَا إِلَّا بِرِضَا أَهْلِهَا» دلالتش خالی از قوت نیست و قریب به همان مطلبی که حضرت استاد دام ظلّه بیان فرمودند که این مقام مقامی است که اقتضای نمی‌کنند بر یک بخشی از جواب و بخش‌های دیگر را واگذار کنند به یک واقعه‌ای، زمینه‌ای خریده شده احتمال می‌دهند مال دیگران باشد و اهلش دیگران باشند، این‌ها که فروختند اجنبی باشند، حالا از امام دارد سؤال می‌کند که من چه کار کنم؟ بیع من چطور است؟ حضرت می‌فرمایند «لَا تَشْتَرِهَا إِلَّا بِرِضَا أَهْلِهَا» فقط می‌خواهند بگویند رضای آن‌ها این جا لازم است اما نه این که چیزهای دیگر لازم نیست، ممکن است اجازه هم باید بدهند. چون این جور اشکال کردند به آقایان دیگر، ما چه می‌دانیم، بله رضا اهل لازم است، ممکن است اجازه هم باید بدهند. آن وقت امام رضایت را این جا بفرمایند اجازه‌اش را نفرمایند. این جا جای این نیست که در جواب این بگویم باید رضای اهل... لا تشتري الا به این که اهلش راضی باشند. البته این جا اجازه هم لازم است ولی نگویند، خب صاف می‌گفتند الا برضا اهلها و اجازتهم یا به اجاز آن‌ها.

س: ???

ج: شخنا الاستاد دام ظلّه در العقد النضید...

س: به غیر از فرمایش حضرت تعالی است که می‌فرمایید؟

ج: من یک خرده باسازی‌اش کردم.

س: اگر یادتان باشد شما داشتید که اگر محل این است که می‌خواهد برود سؤال را همان جا جواب دادند..

ج: باز این غیر از آن است که می‌خواهد برود سؤال...

س: ???

ج: شبیه همان هست ولی این مثل اطلاق مقامی می‌ماند. یک چیزی جای آن است که

گفته بشود، مثلاً مثال می‌زنند برای اطلاق مقامی که جای آن گفتن است، مثلاً در شستن صورت در باب وضو، صورت چون مدور است قهراً به مستقیم شسته نمی‌شود، آقای حاج شیخ کاظم رضوان الله علیه می‌فرمود اصحاب سامرا که آن‌ها معروف به دقت‌های خیلی عقلی و این‌ها، این چیز وضو و تتبع‌شان در وضو روی کاغذ بود وقتی می‌خواستند وضو بگیرند این باید مثلاً باید چیز هم باشد دیگه، ترتیب شرط باشد، این جا وقتی می‌خواست همین خط همین جور باید بیاید، این به خط بیاید، باز این جا وقتی می‌خواهد پایین آن شسته بشود باید بعدی بالای آن شسته شده باشد. شما این جا را این جوری می‌کشید حالا این جا هنوز... فلذا آن وضوی آن‌ها سه ساعت دو ساعت طول می‌کشیده، می‌خواستند این چیزها را مراعات کنند خب دست را همین جور که آب می‌ریزی این جوری می‌رود، آن جوری می‌رود، این فایده ندارد. خب اگر شارع دارد می‌گوید «إذا قمت الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم» عادت این است که به طور مورب شسته می‌شود، اگر آن شارع مقصودش این است که نه ولو علیرغم این که صورت این جوری است تو باید... خب این جا که می‌گوید اغسلوا، فاغسلوا وجوهکم، این جایش این است که همین جا بفرماید، همین که نفرموده معلوم می‌شود به خودشان واگذار کرده، می‌خواهی این جوری بشور، می‌خواهی نه یا این جوری این جوری بشور، این جا هم وقتی می‌گوید من چنین گرفتاری دارم، زمینی خریدم یا می‌خواهم بخرم این جوری است، حضرت می‌فرماید فقط «برضا اهلها» این بقیه‌اش را نمی‌فرماید با این که اجازه لازم است. چون چیزهای دیگر که روشن است؛ پولش را باید بدهی، ثمن و این‌ها، آن که در مقام بیان همه احکام بیع و شرا نیستند ولی این جهت توی این قضیه دو چیز را؛ یکی رضای آن و اجازه می‌خواهد، یکی را بگویی و یکی را نگویی، این مثل... نمی‌دانم از چه کسی بود شنیدم؛ بالاخره از یکی از آشنایان که مرحوم آقای آسید احمد زنجانی رضوان الله علیه یکی از آقازاده‌هایشان آقای آسید ابراهیم بود که به رحمت خدا رفت، چین رفته برای چیز همان جا فوت شد. بعد آوردند در همان مقبره مرحوم والدشان دفن شدند. آقای آسید ابراهیم می‌گویند برای آقای زنجانی مهمان آمده بوده آقای آسید ابراهیم چایی آورده بود، بعد خب مهمان‌ها چایی را میل کرده بودند. آقا صدا می‌زنند ابراهیم بیا استکان‌ها را ببر. او هم خب آدم شوخی بوده می‌آید فقط استکان‌ها را برمی‌دارد می‌برد، نعلیکی و قاشق‌هایش را برنمی‌دارد. آقا صدا می‌زنند چرا این‌ها را نبردی بیا نعلیکی‌ها را هم ببر. می‌آید نعلیکی‌ها را می‌برد، قاشق‌ها را می‌گذارد. خب این جا حالا اگر... البته این جا معلوم است کنایه از همه است. این جا جایی نیست که اگر کسی بخواهد همه را بگوید حالا آن دقت... اگر همه را بخواهد بگوید می‌گوید بیا این‌ها را ببر، این چیزهایی که آوردی ببر، بیا استکان‌ها را ببر، بعد دوباره بگوید نعلیکی‌ها را ببر، بعد بیاید بگوید قاشق‌هایش را ببر. این جا هم اگر واقعاً در این روایت این باید علاوه بر رضای آن‌ها، اجازه هم لازم دارد اولاً باید ببیند که اجازه مستلزم رضایت هم هست، یا لااقل بگوید به رضا اهلها و اجازتها. این جا جای این نیست که اقتصار کنند بر رضا.

س: اگر اراد الاشترا باشد آن مطمئنی که اشتراء...

ج: بله؟

س: اگر اشتراء سابق نبوده بلکه اراد الاشتراء بوده.

ج: آن هم همین جور است.

س: نه، می‌دانیم اشتراء از اهلش نبوده، چون اگر اشتراء از اهلش باشد واضح است که

وقتی... چون معمولاً انشاء هست.

ج: نه نه، اتفاقاً خیلی سیاستمداران جواب داده شده. یعنی توی قضیه خارجی، حضرت وارد نشده که حالا... چون قضاوت می‌خواهد. حضرت می‌گوید به رضای اهل، حالا اگر این‌هایی که به شما فروختند اهل است، خیلی خب. اگر این‌ها نیستند، اهل کسی دیگری است، رضای آن‌ها است. خیلی از بزرگان مخصوصاً من دیدم جواب استفتایی که مرحوم آقای گلپایگانی می‌دادند خیلی دقیق بود که در موضوع مفروض یا من اطلاع از قضیه خارجی ندارم.

س: به عهده نمی‌گرفتند این کار را.

ج: بله. به موضوع مفروض که تو داری می‌گویی، حالا شرایط دیگری هم.... این موضوع مفروض. یا من از قضیه خارجی اطلاع ندارم.

س: پس این را قبول دارد یعنی اشتراء را مطمئن بودیم از اهل بود دیگه نگفتن آن اشکالی نداشت؟ چون معمولاً آن جا دیگه...

ج: آن دیگه نمی‌خواست، اگر امام مطمئن بود که از اهل است و آن می‌پرسید خرید از اهل کردم که چیز دیگری نمی‌خواست که. سؤال نداشت که، چون شبهه بوده سؤال کرده.

س: فقط ممکن است بعضی جاها به این فرمایش اشکالی بکنند مبنی بر این که مثلاً ما در موارد روایات زکات خب می‌بینیم یک روایتی آمده سه مورد را گفته، چهار مورد را گفته، یک روایت دیگر آمده...

ج: نه، آن‌ها اشکال ندارد، گفتم جواب استفتائات این جوری است که یک گرفتاری الان شخص دارد و برای این گرفتاری استفتاء کرده می‌خواهد سؤال چی کند. بله روایات تعلیمی اشکال ندارد حتی غیرتعلیمی را هم ما می‌گوییم اطلاق تقیید می‌شود کرد. ببینید دو تا با هم خلط نشود. یکی این است که در این موارد این کلام ظهور در این دارد که کفایت می‌کند و اطلاق دارد، این یک حرف است. یک حرف این است که بزرگانی می‌زنند مثل شیخنا الاستاد آقای حائری هم، ایشان دأبش بر این بود، همان طور در شرح عروه‌اش هم هست، گاهی بعضی بزرگان دیگر هم می‌گویند، می‌گویند اطلاقاتی که در این مقام هست، در مقام ذوی الحاجة هست، و ذوی الحاجة را مطلق گفتند، دیگه تقیید نمی‌شود کرد. اگر مقیدی دیدی آن مقید را باید حمل بر استحباب بکنی. هر کسی آمده سؤال کرده از حضرت که ظرف نجس شد، فلان شد، حضرت گفت اغسله، اغسله، اغسله.... بعد توی یک روایت صحیحه و معتبره داریم که می‌فرماید اغسله مرتین، یا ثلاث مرات. آقای حائری می‌فرمود که - در شرح عروه‌شان - که این ثلاث مرات حمل بر استحباب می‌شود، چون آن اطلاقاتی که در مقام ذوی الحاجة گفته شده قابلیت تقیید ندارد. آن دارد می‌آورد، همین الان به او بگو، حالا به او می‌گویم، بعداً فلان. پس معلوم می‌شود آن حمل استحبابی بوده که این جا نگفته به این. حمل بر استحباب می‌کنند. این جا مرحوم محقق خویی و این‌ها می‌فرمایند که نه، این جا هم تقیید می‌شود و مصلحت تدریجیت احکام مثل مطلقات کتاب یا چیزی که امام رضا علیه السلام مقیدش را می‌فرمودند. دو قرن می‌بینی به آن عمل شده، همان مطلق، مطلق، مطلق. حالا حضرت رضا علیه السلام مقیدش را می‌گوید. چطور آن را تصویر می‌کنید می‌گویید اشکال ندارد،

تدریجیت احکام است، خب این جا هم ممکن است تدریجیت احکام باشد، این یک حرف است که ما در این جا فرمایش آقای خویی را قوی می‌دانیم. چه اشکالی دارد، اگر در اصلش می‌گویید این‌ها دیگه فرقی نمی‌کند. این تا آن موقع حکم ظاهری‌اش است معذور است تا به آن برسد. مثل دیگران، مثل بقیه احکامی که مقیداتش را نگفته. اما یک حرف این است که آیا وقتی که آن موقع حرف نمی‌زند با این که جای آن است، وقتی نگفت ظهور الان چیه؟ حالا بعداً این ظهور را می‌شود تقیید کرد و دست از آن برداشت؛ مطلب. این که الان ظهور در چی پیدا می‌کند؛ مطلب آخر. ما حرف‌مان این است که این جور جاها ظهور پیدا می‌کند. عرفاً ظهور پیدا می‌کند ولی این منافات ندارد با این که یک قرینه منفصل بیاید مثل جاهای دیگر بخوایم رفع ید از این ظهور بکنیم.

س: مقام تعلیم ظهور پیدا می‌کند؟؟؟

ج: هر دو جا فلذا می‌گوییم ظهور پیدا می‌کند و اشکالی هم ندارد. ظهور پیدا می‌کند، این جا ظهورش اظهر است. یعنی در این مقام حاجت که باشد ظهور اظهر است، تا آن مقام تعلیم. در مقام تعلیم، آن جا هم ممکن است ظهور پیدا کند حتی بعضی جاها ممکن است ظهور هم پیدا نکند بنابر مسلک مثل محقق خویی و این‌ها که می‌گویند که در مقام... متوقف است بر این که متصلاً هم... در آن نزاع بین شیخ و آقای آخوند که اطلاعات منفصلاً نباشد. در مقام تعلیم احتمال این که منفصلاً بگویند چون وجود دارد، ممکن است کسی آن جا بگویند ظهور هم... چون مقام مقام تعلیم است، خودشان هم می‌دانند تدریجی است اما در این مقام نه، عرف می‌گویند من رفتم مسأله... همین وظیفه من است.

س: حاج آقا بنابر آن چیزی که شما می‌فرمودید ما اگر قبول بکنیم که این‌ها در مقام بیع خودشان یا شراء خودشان به طور متعارف انشاء می‌کردند دیگه گفتن آن توسط حضرت لازم نیست، این را قبول دارید. اگر متعارف را خودشان انشاء می‌کردند. ما نمی‌خواهیم بگوییم از اهل واقعه‌ای خریدند که می‌فرماید اهل واقعه که شبهه‌ای ندارد. می‌گویم اگر اراد الاشتراء باشد حالا ولو از کسی که ید در آن دارد، اگر از آن خریده باشند، انشاء را چون متعارف انجام دادند دیگه این اصل انشاء کردنشان را لازم نیست حضرت تذکر بدهد، اگر اراد الاشتراء معنا نکردیم. ما عرض‌مان این است، چون کبرای کلی را شما قبول دارید که، آن کاری که این‌ها به طور متعارف انجام می‌دهند را دیگه لازم نیست حضرت تذکر بدهد، این را قبول دارید دیگه. حالا آن را، ما اگر آن سؤال سائل را حمل بکنیم بر اراد الاشتراء حالا از هر کسی، ولو کسی که ید دارد، نمی‌گوییم اهل واقعه‌ای که شبهه نداشته باشد. اگر این طوری باشد خب وقتی اراد الاشتراء معمولاً دیگه انشاء می‌کرده آن کسی که ید داشته، این که نیاز به گفتن ندارد.

ج: نه، حرف آقایان را داریم می‌گوییم، آقای خویی و بزرگان...

س: می‌خواهم بگویم آن حرف این جا تطبیق نمی‌شود دیگه، چون آن حرف می‌گوید آن چیزی که به طور متعارف لازم است و انجام نمی‌دهند.

ج: اجازه را داریم می‌گوییم. آقایان می‌گویند که این روایت دارد دلالت می‌کند بر این که در اجنبی بله رضایت می‌خواهد، اجنبی را می‌گویند شامل می‌شود که بیع فضولی بوده، روایت بیع فضولی را شامل می‌شود. و عوام در بیع فضولی دارند جواب چی می‌دهند؟ می‌گویند رضا کفایت می‌کند. رضای باطنی، آقایان می‌گویند رضای باطنی از این روایت...

این را جواب می‌دهند می‌گویند نه دلالت نمی‌کند بر این که...

س: حاج آقا با؟؟؟ فضولی است؟...

ج: چرا؟ می‌گویند که این شرط لازم است، شرط کافی معلوم نیست باشد.

س: ولی اگر به طور متعارف خودشان انجام می‌دهند چی؟ این هم گفتنش لازم است؟

ج: از کجا آن در آن جا به طور متعارف می‌روند اجازه می‌گیرند؟

س: نه، می‌گویم به طور کلی کبری را شما قبول دارید که آن چیزی که بودنش لازم است ولی به طور متعارف خودشان انجام می‌دهند.

ج: چه کار می‌کنند؟ اگر اجازه می‌گیرند که دیگه سؤال از امام نمی‌خواهد بکند.

س: کبری را شما قبول دارید یا نه؟

ج: آخه این جا قرینه بر خلاف است. اگر می‌روند متعارف...

س: اراد الاشتراء را شما چی معنا می‌کنید؟ من سؤال این است؛ اراد الاشتراء اگر باشد چه جوری این‌ها رفتند اشتراء کردند؟ چون قرار شد به قرینه؟؟؟

ج: اول که این جا که حالا اشتراء است...

س: قرار شد به قرینه تشترها آن اراد الاشتراء... جلسه قبل حکم فرمودید. آن را اراد الاشتراء معنا کنیم، آن وقت اراد الاشتراء از کی رفته خریده؟

ج: از کسی خریده که نمی‌داند این اهل هست یا اهل نیست.

س: یعنی ید هم نداده بر آن؟

ج: نمی‌داند، لابد یک اشکالی دارد، ید که همه جا حجت نیست. افرادی دارند می‌آیند، بیته می‌آید می‌گوید نه، یا این‌ها متهم هستند، بالاخره شک کرده دیگه. امام دیگه توی این جا وارد نشده.

س: بارها خودتان فرمودید که قرینه خارجیه ما نمی‌دانیم چه حالی بوده، احتمال می‌دهیم چون نگفته، خودشان متعارف انجام می‌دادند نگفته. قرینه خارجیه‌اش را ما نمی‌دانیم چیست دیگه.

ج: نه، آقای عزیز اگر متعارفش این است و می‌رود اجازه می‌گیرد...

س: از جهت دیگری اشکال وجود داشته.

ج: نه، همین است که فقط نمی‌دانند. توی روایت همین است دیگه. اگر می‌رفت اجازه می‌گرفت که دیگه سؤال نبود، مشکلی نبود. آدم می‌داند وقتی اجازه دارد خب.

علی‌ای حال دلالت این روایت به نظر می‌آید بآسی در آن نباشد حالا این که ببینیم...

یک اشکالی که قبل داشتیم می‌کردیم و آن این بود که اگر این را بپذیریم و احتمال عقلایی آن را بدهیم ولو این که صد درصد ندانیم این جوری هست یا نه، که رضایت باطنی در عرف مصحح معاملات نیست ما لم یبرز. و این امر کأنّ مشتیع است، بعضی مثال‌های آن واقعاً استشیاع دارد. مثلاً یک کسی آمد عقد یک مرأه‌ای را برای یک مردی خواند، آن مرد هم قبول کرد، این زن اصلاً اطلاع ندارد ولی دلش قنچ می‌زده که خدا کند یک وقتی این شوهر من بشود. این جا دیگه بین خودش و خدا، زن او شده.

س: و اگر او مرد ارثش...

ج: و اگر او بگوید نه من قبول ندارم این را، این دیگه پایبندی این، این دیگه هیچی، این دیگه زن اوست، و این دیگه بین خودش و خدا، دیگه شوهر نمی‌تواند بکند.

س: رفتارهای عرف ممکن است بین معاملات با هم فرق کند، کما این که در صلح یک تساهل‌های قائل در بیع هستند بین بیع و معاملات تجاری و نکاح هم ممکن است فرق بگذارند، این شدت استنکار ممکن است از نکاح؟؟؟

ج: در بیع هم همین جور است. اگر خانه حضرتعالی را بنده یا شما را همین جور بروند بفروشند به آقای بکر، شما فقط خبر نداری و به من هم وکالت ندادی، هیچ نه اذن دادی نه وکالت دادی، دیگه خانه می‌شود مال او، توی دل‌تان هم راضی هستید.

س: نه آقا این خیلی خلاف عرف است.

ج: نه اجازه باید بدهید کار خوب کردید این مبرز است. همین نفس این که این راضی است کفایت می‌کند.

س: حالا من عرض کنم، حقوقی‌ها یک فرمایشی؟؟؟ شما منظور شما آن باشد.؟؟؟ رضای باطن نمی‌تواند حقی یا تکلیفی به بار بیاورد چون یک عمل حقوقی محسوب نمی‌شود. چرا؟ چون آن که ما از آن هست یا نیست بحث است.

س: برای کسی اثبات نیست.

س: احسنت، قابل اثبات نیست. می‌گویم به همین خاطر بله در حقوق هم مخالفت شده، می‌گویم ما نمی‌توانیم روی این بنا بگذاریم عمل‌های حقوقی را.

ج: بله، توی دادگاه... این جا هم آقایان فلذا فرمودند بین و بین الله باید آن‌هایی که گفتند کافی است...

س: وقتی سیره دارید می‌کنید فرمایش آقای چیز صحبت سیره است، می‌گوید سیره‌ای که شما می‌گوید اگر مرادتان این سیره‌ای است که الان به خاطر مصلحت قابل اثبات نبودن و تنزاع و عدم قابلیت اثبات، این سیره جری علیه، این به خاطر این نکته است. نه این که به قول شما رضای بینی و بین الله کافی است یا کافی نیست. و آن جمعی که سیره جرت علیه و می‌خواهند اجتماعات و نظامات‌شان را بر آن پایه‌ریزی بکنند، چیزی که اثبات می‌خواهند باشد.

ج: و الحاصل این که... حالا ما از شما می‌خواهیم که این... وقت هم نکردم، اگر شما لطف کنید این بحث را که، می‌خواستم این کتاب‌های به قول آقای... فقه وضعی را ببینیم

حرف آن‌ها چیه.

اگر ما برای مان ثابت باشد که عند العرف مستبشع است و بعید است یا لااقل احتمال عقلایی بدهیم این جور است ولو برای ما احراز نشده باشد، احتمال عقلایی بدهیم بعد اخذ به این روایت مشکل می‌شود چون خود آن قرینه می‌شود و آن احتمالی که آقای خویی فرمود که الا برضا اهلها یعنی رضای میرز. که رضای میرز جای همان اجازه است، همان اجازه است در حقیقت. و بعید نیست این جوری باشد، الا برضا اهلها یعنی رضایی که می‌آیند اعلام می‌کنند می‌گویند ما راضی هستیم که همان اجازه می‌شود.

س: البته حقیقتاً دو تا چیز است ولی عملاً معمولاً رضای محرر با اجازه تلازم دارد.

ج: همان است دیگه. یعنی دلالت التزام دارد در حقیقت و انفاذ دارد.

پس بنابراین نتیجه می‌گیریم که ولو دلالت روایت فی نفسه اولاً و بالذات ممکن است بگویم قوی است ولی با توجه به این نکته مشکل می‌شود استناد به این روایت.

اشکال دیگری که در تمسک به این روایات هست حالا چه روایت احتجاج و چه این روایت، این است که ممکن است گفته بشود این روایت معارض است با روایت دیگری که در مقام وجود دارد. و آن این است که به این روایت گاهی استدلال می‌شود بر عدم کفایت رضای باطنی. این روایتی است که معروف است و حالا ان شاء الله در بحث فضولی بحث آن دامنه‌دار است. بحث آن در محل خودش ان شاء الله واگذار به محل خودش می‌شود که بحث خصوصیاتش را آن جا ان شاء الله متعرض می‌شویم.

علی بن ابراهیم... این روایت در کافی است «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْبَنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» خلی سند، سند عالی است. «عن ابی جعفر علیه السلام» امام باقر سلام الله علیه. «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ تَرَوَّجَ يَغِيرُ إِذْنَ سَيِّدِهِ فَقَالَ ذَاكَ إِلَى سَيِّدِهِ إِنْ شَاءَ أَجَارَهُ وَإِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا.... فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ إِتْمَا عَصَى سَيِّدَهُ فَإِذَا أَجَارَهُ فَهُوَ لَهُ جَائِزٌ.»

به مفهوم این شرط فرموده شده «فإذا اجازه فهو له جائز» مفهومی چیه؟ که اگر اجازه نداد جایز نیست برای آن عبد ولو این که راضی هم باشد، در دلش راضی بود. چون رضایت که اجازه نیست، رضایت درونی. پس «فإذا اجازه فهو له جائز» گفتند مفهوم این ذیل این است که رضایت درونی کفایت نمی‌کند، اجازه لازم است. و چون ابواب این معاملات از نظر این احکام علی السواء هستند. پس وقتی در باب این فضولی شارع اجازه می‌فرماید لازم است، در سایر فضولی‌های عقود هم همین طور است. وقتی در این عقد فضولی شارع فرمود نافذ نیست و اجازه لازم است و با اجازه درست می‌شود، و غیر اجازه فایده‌ای ندارد در سایر عقود فضولی هم که در بیع و شراء و امثال ذلک باشد همین جور خواهد بود.

خب در این جا استاد دام ظلّه ولو ایشان این را معارض قرار ندادند ولی جزء ادله... گفتند بعضی‌ها به این استدلال کردند برای این که رضایت کافی نیست. خب خود ایشان که مثل شیخ قائل هستند که رضایت درونی کافی است، به خاطر همان روایت محمد بن مسلم.

ایشان این جوری جواب داده؛ فرمودند اگر این «فإذا اجاز فهو له جائز» مسبوق به آن جمله «إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ إِتْمَا عَصَى سَيِّدَهُ» نبود، این حرف درست بود، مفهوم داشت و

درست بود. ولی چون مسبوق به آن هست «إِنَّهُ لَمْ يَعَصِ اللَّهَ إِلَّا مَا عَصَى سَيِّدَهُ» کلام امام «فَإِذَا أَجَارَهُ فَهُوَ لَهُ جَائِزٌ» در چه زمینه‌ای است؟ «عصى سیده» وقتی سید در قلبش رضای است چطور عصی سیده؟ چون آن جا عصی سیده نیست. پس این روایت موضوعش یعنی می‌فرماید عیدی که عصی سیده این ادا اجازه درست است. پس مفهومش این است که آن کسی که عصی سیده اگر اجازه نداده به درد نمی‌خورد. پس موضوع این است و در جایی که مولی در باطنش می‌داند ولو مولی اظهار نکرده، ولی می‌داند راضی است، این عصی سیده در آن جا صدق نمی‌کند. بنابراین از این روایت نمی‌توانیم بفهمیم که مطلقاً اذن یعنی رضایت داخلی به درد نمی‌خورد و همه جا ما نیاز به اجازه داریم. نه، در این مورد خاص اجازه داریم.

س: ایشان باید بفرماید تجری هم حرمت ندارد، یعنی بقیه جاهای دیگر هم باید به این قائل بشود.

ج: چرا؟

س: این جا هم مطابق با رضا دارد عمل می‌کند ولو این که حالا...

ج: تجری؟ تجری نیست دیگه.

س: رضای مولایش این بوده که این را نخورد، او هم که نخورده. به واقع دارد عمل می‌کند، فکر می‌کنم مطابق با عمل کردن عصیان نیست، ظاهر خیلی مهم نیست. تطابق با واقع معیار است.

ج: حالا این بحث... باید به ادله باب چیز مراجعه بشود که آن چه چیزی که شارع لازم کرده بر عبد، وجود استیذان است یا نه.

س: اگر وجوب استیذان بود، اتیان نکرده استیذان را.

ج: خب این که اذن نگرفته. یا می‌گوید نه تو در عقودت باید عصیان مولی نکنی، همین. آن چیزی که شارع بر گردن عبد گذاشته این است که عصیان مولی نکنی یا گفته باید اذن بگیری؟ اگر فرموده اذن بگیری؛ خب عصی سیده.

س: ولو راضی باشد.

ج: ولو راضی باشد اذن نگرفته دیگه. بلکه این جا یک سؤال است اصلاً این که «إِنَّهُ لَمْ يَعَصِ اللَّهَ إِلَّا مَا عَصَى سَيِّدَهُ» تصویرش اصلاً چه جوری است؟ مگر خدا فرموده مثلاً باید به اذن او باشد یا فلان؟ اگر این را خدا فرموده پس عصی الله هم.

س: به قرینه مقابله اذا اجتماعاً افتراقاً دیگه، یعنی عصیان‌هایی که...

ج: حالا این بحث‌ها را نمی‌خواهم این جا معطلش بشوم، فقط ان شاء الله چون بحث آن توی این روایت این بحث‌ها هست که تصویر این ذیل چه جوری می‌شود خودش «إنما عصی سیده». یک جوری که مثلاً می‌شود درستش کرد، یک جوری حالا از آن جورهایی که ممکن است گفته بشود این است که این آدم رفته عقد را فقط خوانده، ما یترتب علیه الزوجیه را انجام نداده. این هم تصرف حرامی نیست، کسی بیاید خانه کسی را همین طور فضولاً بفروشد به کسی، کار حرامی انجام نداده، آقایان هم گفتند دیگه، گفتند این

تصرفات اعتباری حرام نیست، اذن صاحب ملک نمی‌خواهد، تصرف فیزیکی است که اذن او را می‌خواهد و رضایت او و امثال این، همین می‌فروشد، حالا او اجازه داد، نداد هم کار حرامی نکرده.

س: صرف عقد عصی سیده است؟ یعنی نه ما یترتب علیه عصی سیده است؟

ج: نه، اصل لم یعص سیده. لم یعص الله.

س: درسته می‌خواهیم تصریح کنیم به این که بگوییم آن که استیذان واجب است نکرده پس عصیان خداست، آن ما یترتب علیه است، درسته؟

ج: بله.

س: و الا صرف العقد عصی سیده هم نیست.

ج: چرا. برای این که احترام به سید این است که بدون اجازه آن کار را نکند، این کأن یک بی‌احترامی به او هست.

س: عصی سیده علی ما یترتب است دیگه.

ج: نه، عصی این جا یعنی همین،

س: آن تصرفات که مهم نیست.

ج: این عصی سیده یعنی باید می‌رفت اجازه می‌گرفت. بدون اجازه او مثل کسی که برود به بابایش بگوید حالا ما خانه را... او می‌گوید نفت ریخته شده را می‌آید از ما اجازه می‌گیرد. به او برمی‌خورد دیگه، می‌گوید تو رفتی کارهایت را کردی می‌آیی از من اجازه می‌گیری؟

س: ولو من غیر باب وجوب استیذان.

ج: یعنی احترام مولی...

س: این غیر از وجوب استیذان است؟

ج: بله بله.

س: حاج آقا الان یک سؤال؛ این سؤال که؟؟ از راوی می‌پرسد با این مسبوقیت و مفروضیت که صرف العقد خواندنش حرام نیست، و می‌خواهیم آثار که توی بیع نقل و انتقال است، توی نکاح مثلاً مسائل دیگر است، ما از او می‌خواهیم سؤال بپرسیم و آن اصلاً مسؤول عنه است، و الا اصل عقد خواندن که اصلاً نه بیعش حرام است، از این اتفاقاً می‌فهمیم که ما یترتب علیه مفروض سؤال است و آن محقق... خب؟؟/ چه بکنیم خب آن است دیگه. آن مسؤول عنه است.

ج: دیگه بقیه‌اش را حذف کنید.

این همان طور که عرض کردم مترتب بر این است که آن ادله را ببینیم، ببینیم که چه

جوری است این جا و الان من واقف به ادله باب چیز نیستم.

بنابراین حالا برای ما خیلی ضرورتی ندارد اگر ما آن دلالت را قبول می‌کردیم این روایت اگر معارض با آن می‌شد یا این حاکم بر آن است و نشان می‌دهد که آن جا هم آن که گفته برضا اهلها یعنی اجازه و یا این که تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند.

جواب دیگری که این جا وجود دارد این است که تعدی از این روایت به سایر موارد این فیه اشکال. ممکن است در باب نکاح یک خصوصیتی باشد که شارع آسان گرفته باشد یا سخت گرفته باشد. باب نکاح خصوصیت دارد. حالا بعضی‌ها می‌گویند سخت‌گیری در نکاح مطابق احتیاط است، بعضی‌ها می‌گویند سهل‌گیری مطابق احتیاط است. دو تا نظریه است. بعضی‌ها می‌گویند سخت‌گیری، چون باب نکاح است نباید مثلاً در واقع اگر شرایط نباشد فلان نباشد بچه‌ها شاید اشکال پیدا کنند و فلان و بی‌سار، از این حرف‌ها. بعضی از آن طرف می‌گویند اتفاقاً چون همین جور است شارع شرایطش را آسان گرفته که معمول نکاح و این‌ها صحیح باشد.

س: روایت می‌گوید و انّ الفروج احراء أن يحتاط فیه، یعنی تفسیر می‌کنند به دو جور یا نه؟

ج: بله بله. اتفاقاً همین است یعنی شارع احتیاط کرده به این که سخت نگیرد، احتیاطش به این است که سخت نگیرد که معمولاً این‌ها درست باشد. حالا این محل کلام است که حالا این یا آن. حالا این جا ممکن است باب نکاح را شارع اجازه بدهد. به خصوص برای این که اگر رضایت باطنی باشد و اجازه نباشد ممکن است متهم بشود، بگویند آقا این حلال‌زاده نیست یا بگویند آقا شما فلان هستی. بگوید من کی اجازه دادم، می‌تواند انکار کند دیگه، ممکن است انکار کند بگوید نه. آن‌ها می‌گویند بیننا و بین الله می‌دانستیم این راضی است پس.. بعد بیاید بگوید نه. این است که ممکن است آن جا شارع بگوید اجازه لازم است. اما در باب‌های دیگر؛ بیع و شراء و امثال ذلک آن جا این سخت‌گیری را نکرده باشد فلذا ما جزم نداریم واقعاً بتوانیم اگر حکمی در نکاح بود ما این جا را تعدیه کنیم به جای دیگر و بگوییم آقا این معارضه می‌کند.

پس بنابراین این روایت را هم می‌توانیم این جوری جواب بدهیم و تخلص بجویم.

دلیل دیگری که شیخ اعظم قدس سره به آن استدلال فرموده این است که فرموده است خب حالا اگر شما بیایید بگویید رضای مقارن اشکال دارد، خب باشد ولی کدام رضای مقارن است که ادامه پیدا نکند ولو یک لحظه بعدش. مگر این جوری است که رضای مقارن فیکس همراه آن معامله هست عند تمام شدن معامله رضایی هم نیست، این جوری است مگه؟ چون رضای مقارن قهراً بعدش هم هست ولو یک ثانیه، ولو یک لحظه. پس بنابراین به حسب عادت بله این تصور عقلی دارد که وقتی آن داشته می‌گفته بعث او هم می‌گفته اشتريْتُ، تا این تای اشتريْتُ این رضای قلبی داشت همین که این تا، هم زمان با تمام شدن تا آن رضایت او تبدیل به عدم رضایت شد. ما که شیخ باشیم می‌گوییم بله این بیع درست است. چون مقارن بوده ولو بعدش پشیمان شده باشد. ولی به حسب عادت که این جوری نیست، به حسب عادت برای لحظه مایی این رضایت ادامه دارد. قهراً مقارن نیست، ادامه دارد و این نازل منزله اجازه است.

س: جسارتاً آن‌هایی که؟؟ یعنی؟؟ رضای مقارن و رضای..

ج: اصلاً بحث در رضای مقارن است.

س: نه یعنی آنهایی که گفتند رضای مقارن را قبول نداریم، گفتند رضای بعد العقد را قبول داریم. خب آن جا هم اشکال دارد.

س: آن رضای بعد چه جوری اجازه می‌شود؟

س: چه فرقی می‌کند بین رضای مقارن و رضای بعد العقد، اصلاً اشکال داریم به هر دو تا اشکال داریم.

س: رضای بعد چه جوری اجازه می‌شود؟

ج: بله؟

س: رضای بعد باشد به چه بیانی اجازه است؟ چون بعد است اجازه است؟

س: یعنی آن اجازه در باره اذن است، اذن قبل از اجازه...

س: این وارد نشده چه جوری اجازه است؟

ج: خب حالا این مطلبی که شیخ فرموده که مع الله يمكن الإكتفاء به... به حسب ظاهر کلام شیخ اعظم که مطلب خیلی عجیبی است. فلذا بعضی‌ها دیگه این را نیاوردند. توی مکاسب هست ولی دیگه توی کتاب‌های بعدی این را به عنوان یک وجهی ذکر نکردند. چون مثلاً جوابش واضح است که این یعنی چی که شما می‌فرمایید. آقای خوبی هم فرمودند «الاكتفاء برضى الحاصل بعد البيع ولو آنما ما فى الإجازة لا معنا له» بگوییم همین اجازه، در باب اجازه رضایت آنما که مبرز نباشد. «لأنه لو كان مبرزاً يكتفى بتحقيقه مقارناً للعقد و إلا فلا يكتفى برضى الحاصل بعد البيع كما لا يكتفى بالمقارن به» فرقی نمی‌کند.

شاید کلام شیخ... یک وقتی آقای حاج آقا موسی حفظه الله می‌فرمودند امسال من - آن موقعی که ما خدمت‌شان بودیم - امسال من مشهد برنامه‌ام این بود که مکاسب را با حاشیه سید مطالعه می‌کردم، همین دو تا مکاسب و حاشیه سید. بعد فرمود که مثلاً این نقد به نظرشان آمده که سید در حواشی‌اش یک اشکال به شیخ می‌کند، در صدد توجیه کلام شیخ بر نمی‌آید که لعله این مقصودش باشد؛ دیگه آن وقت اشکال به او وارد نیست. ممکن است ظاهر بدوی یک چیزی باشد که اشکال به او می‌شود، ولی می‌شود توجیه کرد، می‌شود گفت لعل مقصودش این است. حالا شیخ اعظم واقعاً شیخ عظیمی است، بزرگ است واقعاً و این به شیخ نمی‌آید حرف این جور... شاید مقصود شیخ اعظم این است که ترس مرحوم شیخ از اجماع است. به حسب ادله می‌گفت که می‌گیرد فقط گفت مگر کلمات فقهاء را بگوییم که... آن وقت ایشان این جا می‌خواهد این جوری بفرماید، بفرماید آن اجماع خب قدر متیقن آن همان مقارن مقارن است. نمی‌خواهد بگوید اگر ادامه پیدا کرد می‌شود اجازه که مستقرب است.

س: حکماً اجازه شاید مثلاً باشد ملحق می‌کند.

ج: حکماً بله. آن ادله که می‌گوید رضای داخلی کفایت می‌کند.

س: فقط مانع اجماع است، اجماع هم این طوری می‌شکند.

ج: بله.

س: آن را اشکال می‌کند، من هم همین را اشکال کردم که آن اجماع چه چیزی را شما دارید که تفصیل قائل بشود بین مقارن و غیر مقارن، مگر؟؟؟ نگفتم پس فرار می‌کند از اجماع، آن نگفتم چون قبول داشته یعنی همان است، مفسر...

ج: این اجماع لبی است دیگه.

س: مفسری ندارید بین این.

ج: می‌دانم. چون نداریم قدر متیقن را باید اخذ بکنیم.

س: نه این درست نیست.

س: توجیه خوبی است. بالاخره سر و شکلی به استدلال می‌دهد دیگه.

س: به فرض هم صحیح باشد غلط است دیگه، استدلال‌های بعدی...

ج: حالا وجاهتش را قبول بفرمایید.

یک کسی آمده بود خدمت آقای حائری رضوان الله علیه نشسته بود، یک آقای، آن هم از علمای اصفهان بود. به آقای حائری گفت که مرحوم آقای خوانساری - آقای خوانساری آن وقت زنده بود - آقای آسید احمد. ایشان می‌گوید فلان چیز سجده بر آن جایز نیست مثلاً. هیچ وجهی ندارد. آقای حائری فرمودند وجه دارد، حالا ممکن است بگوییم صحیح نیست اما بی‌وجه نیست. بعد گفتند چون با آن... یک علفی بود نمی‌دانم چی بود، گفتند با آن بعضی‌ها کلاه می‌بافند. و این مثلاً می‌شود جزو چیزهایی که..

علی‌ای حالا ممکن است این چیزها وجه داشته باشد ولی وجه نباشد، اصل وجه داشتن را بگذاریم. ما یک داستانی هم با وجه داریم. حالا دیگه خسته شدید این را هم بگوییم. یک وقتی رفته بودم جهرم یکی از دوستان آقای ابوی مسجد جامع نماز می‌خواند، امام جماعت آن جا بود. هر شب هم آن آقا بعد از نماز جماعت مثل این که منبر می‌رفت حالا یک حدیثی می‌خواند یا یک تفسیری می‌گفت. ما رفتیم آن جا نماز جماعت بعد از نماز جماعت ایشان به من اصرار می‌کرد که برو منبر یک.. گفتم وجه ندارد، شما هر شب می‌روی. گفت نه آقا وجه هم دارد.

و صلی الله علی محمد آله الطاهرين